**باده با محتسب شهر ننوشی زنهار...، احسان ابراهيمی**



ناتوانی در اقناع مردم ايران از عملکرد سياسی اقتصادی اجتماعی و کارنامه سياه‌شان در اداره امور کشور، باعث شده است دست به کار تخريب مبانی و انديشه‌های حامل مفاهيم آزادانديشی و ظلم‌ستيزی و عدالت‌خواهی شوند... قرار است روشنفکران دينی را ضددين و اعتقادات مردم نشان دهند.

لینک های مطلب:

<https://www.facebook.com/soroushdabagh.roshanfekridini/posts/625235304226055>

<http://news.gooya.com/politics/archives/2014/05/179524.php>

**ویژه خبرنامه گویا**

سال ۸۸ و انتخابات پرمناقشه رياست جمهوری و رخدادهای پس از آن، نقش شبکه های اجتماعی در بسيج هواداران جنبش از يک سو از سوی ديگر نقشی که همين شبکه ها در انتقال تصاوير و مستندات سرکوب دولتی از سوی ديگر، جمهوری اسلامی و نهادهای امنيتی و اطلاعاتی را متوجه اهميت بسيار بالای شبکه های اجتماعی و به طور کلی اينترنت کرد. سرمايه های هنگفت مالی و اطلاعاتی و سخت افزاری که از آن دوره به بعد برای تسخير و کنترل و رهيگيری شبکه های اجتماعی شد در کنار مسدود سازی های گسترده سايتهای اينترنتی در نوع خود بی سابقه بود.

در دوران بازداشت در زندان اوين، با يکی از استادان حوزه آی تی همبند بودم. بنا به گفته اين استاد عالی رتبه که به دليل عدم همکاری با نهادهای امنيتی بازداشت شده بود، سرمايه گذاری های هنگفتی در اين حوزه با هدف کنترل و رهگيری فعاليتهای اينترنتی شده است.

اين فعاليتها که معطوف به بسترسازی های سخت افزاری بود، با تلاش برای توليد محتوای مورد نياز تکميل شد. برای توليد محتوا، نهادهای اطلاعاتی بهترين منبع بودند برای هدايت پروژۀ تخريب کليه جريانات منتقد وضع موجود و به طور خاص افکار اصلاح طلبی که گستره وسيعی از جوانان و طبقه متوسط، هواداران آنهايند. دادگاههای نمايشی بعد از انتخابات رياست جمهوری و نقد علوم انسانی غربی و سخنرانی های رهبر جمهوری اسلامی عليه علوم انسانی غربی، نشان از پروژه ای داشت که قصدش سست کردن مبانی فکر نوين سياسی و اجتماعی است. پيش نيازهای چندی برای توليد محتوا وجود داشت که به مرور شکل گرفتند:

۱- برای ايجاد اقبال عمومی در فضای کاملاً متکثر شبکه های اجتماعی که همه از امکان اظهار حضور و نظر برخوردارند، نياز بود ادبيات جديد و متناسب با سطح نسل جوان وارد صحنه شود. ادبيات گذشته و تخريبی و مستقيم و غيراخلاقی که در روزنامه کيهان («هويت» و «نيمه پنهان») تبلور دارد، در فضای شبکه های اجتماعی خريدار و بُرد ندارد. لذا نيروهای جديد اطلاعاتی امنيتی وارد صحنه شدند تا با ادبياتی پيچيده تر و غيرمستقيم و در ظاهر کلام و نقد علمی و فلسفی، ريشه های فکری جريانات تحول خواه سياسی مذهبی را در ميان مردم بخشکانند.

۲- در بُعد خبر، با توليد اخبار کذب از رهگذر صورت بندی های حرفه ايی تر، تلاش می کنند از حالت انفعالی خارج شوند و ديگران را وادار به نشان دادن واکنش کنند. اصطلاح «جنگ نرم» که از برساختهای نهادهای امنيتی بود و بارها توسط رهبر جمهوری اسلامی به کار رفته است، ناظر به همين رويکرد نوين در برخورد با منتقدان است.

اين پروژه بنا به آثارش به دو حوزه خاص تقسيم شده است:
۱- فکری
۲- سياسی

در حوزۀ فکری، از نظر شکلی، مطالب توليد شده توسط اين سايتها، ظاهری علمی و مستند و تحليلی دارند؛ به جای استشهاد به آيات و روايات مذهبی، از نظرات فيلسوفان غربی استفاده می شود؛ اصطلاحات رايج در علوم انسانی جديد به کار گرفته می شوند؛ نويسندگان چهره های کمتر شناخته شده و مستقل تر و البته دارای مدارک بالای تحصيلی هستند؛ در سايتهای کمتر خبری و بيشتر انديشه محور منتشر می شوند.

از آنجايی که اين پروژه، اهداف امنيتی و سياسی دارد، به جای بحث های انتزاعی در نقد انديشه رقيب، به سراغ شخصيتها می روند و با تمرکز بر اشخاص مطرح، به نقد انديشه های آنها می پردازند تا جنبه های تبليغی و تهييجی بيشتری پيدا کند. در واقع نوعی ژورناليسم پيچيده در اين نوشته ها نمود دارد.

**سوژه های هدف**

روشنفکران دينی، شاخص ترين مدرسه فکری در روند مردمسالاری هستند. به گواهی آثار و تأثيرات و گستره نفوذ اجتماعی بر طبقات حامل دموکراسی، اين مدرسه فکری سرچشمه فکر دموکراسی خواهی بوده است. از سوی ديگر، اين نحله فکری بدليل ارائه خوانشی نو از دين، در جامعه دينی ايران، نقشی بی بديل در طرح اندازی الگويی نو برای پيشبرد فکر دينی پيدا کرده است. لذا در نهادهای امنيتی و اطلاعاتی، سرمايه گذاری فراوانی برای تخريب و تحديد افکار و متفکران اين مکتب فکری شده است. در سالهای پيش، حمله گروههای فشار به همايشهای مختلف با حضور متفکران شاخص اين مکتب فکری، سخيف ترين و غيرمتمدنانه ترين نوع برخورد با اين انديشه بود. اما امروزه با تغيير اقتضائات، نهادهای امنيتی به صرافت دريافته اند جنس مقابله و برخوردشان بايد ديگرگون شود؛ هرچند گروههای فشار همچنان در قانون شکنی و بی آبرويی، فعالند.

بررسی چند نمونه:

الف) سايت «فرهنگ امروز» يکی از دهها سايتی است که بعد از انتخابات سال ۸۸ و جنبش سبز و سخنرانی های انتقادی رهبر جمهوری اسلامی عليه علوم انسانی آغاز به کار کرده است. در بخش «درباره ما» ی سايت می خوانيم: «فرهنگ امروز اميد دارد با ياری ايزد منان و تلاش و ممارست هیأت تحريريه خود و همکاری اصحاب انديشه، بتواند ايفاگر سهمی هر چند کوچک در ارتقاء فرهنگ و انديشه کشور و تحقق آرمان‌های نرم‌افزاری نظام جمهوری اسلامی ايران در عرصه علوم‌انسانی باشد.» ايجاد نرم افزار برای نظام جمهوری اسلامی، چيزی نيست جز نقد يکسويه و هدفدار و مغرضانه انديشه های بديل که توان جنبش فکر اجتماعی و تحديد انديشه نظام سياسی حاکم را دارند. لذا در اين سايت، مقالات يکطرفه در نقد جريان و مدرسه روشنفکری دينی به فراوانی ديده می شود. مقالاتی که در اين سايت در نقد روشنفکران دينی منتشر می شود، نوعی رنگ و بوی پرونده سازی های امنيتی دارد. فهرست کردن اسامی و مقالات و ارجاعات بی ربط به ديگر آثار روشنفکران دينی، به شکلی است که گويی در حال خواندن گزارش يک کارشناس امنيتی از مجموع فعاليتهای فکری کسی هستيم که قرار است پرونده ايی برای او تشکيل شود. به اين نمونه توجه کنيد:"پسران سروش نيز انتخاب آخرِ پدر را انتخاب اول خود قرار داده و تقريباً تمام تلاش خود را مصروف «اخلاق» کرده‌اند، البته کاروبار اينان بيشتر سويه‌ای کاربردی دارد تا فرااخلاقی. گاه حجاب را در ترازوی «اخلاق» می‌گذارند،[۳] گاه ارتداد را می‌آزمايند،[۴] گاه می‌کوشند تا پژوهشی اخلاقی در باب مقوله‌ی ختنه داشته باشند،[۵] گاه از اين فيلم و آن فيلم نقد اخلاقی ارائه می‌کنند.
دوستان و شاگردان سروش نيز بيکار نمانده‌اند و گاه از روايیِ مداخله‌ی بشردوستانه در کشورها دفاع می‌کنند،[۶] گاه در شبکه‌های اجتماعی از خودارضايی، تفسيری اخلاقی عرضه می‌کنند! يک روز همجنس‌گرايی را موجّه می‌انگارند،[۷] روزی ديگر بی‌خدايی را! گويی ما با چندين و چند مفتیِ آنلاين و غيرآنلاين طرف هستيم که به جای فقه، بر مسند اخلاق سکولار تکيه زده‌اند و هرگاه که صلاح بدانند فتوايی اخلاقی صادر می‌کنند".

پدر و پسر را در انديشه يکی دانستن؛ مقالات و انديشه ها را طرحی از پيش تعيين شده انگاشتن؛ حکم يکسان برای ديدگاههای متنوع مندرج در اين مدرسه فکری صادر نمودن؛ کارهای فلسفی کلامی را به فتواهای فقهی فروکاهيدن؛ استفاده از فضای مجازی را نکوهيدن؛ و از استدلال به شکلی عامدانه دوری جستن از جمله ويژگيهای اين دست مقالات است.نگارنده اين سطور، چندين بار فرازی را از اين مقاله خواندم اما مطلقاً از منظور نويسنده آگاه نشدم. هرچه تلاش کردم، نتوانستم حتی ساده ترين استدلال منطقی در آن بيابم:

"به تشخيص روشن‌فکران دينی، در جوامعی دينی چون ايران، نمی‌توان/ نبايد سکولاريسم را با تحقير دين به ارمغان آورد؛ زيرا طبيعی است که اين امر، واکنش عمومی را در پی خواهد داشت و راهی به دهی نخواهد برد. چاره اين است که اين جماعت به جای تحقير دين به تکريم اخلاق بپردازند و برای جدايی دين و دولت از پيوند اخلاق و دولت دفاع کنند. اگر در ذهن برخی دين‌داران، حکمتِ حکومت دينی بر مبنای اخلاقی ساختن سياست و تطهير آن است اکنون با اين راهبرد، ظاهراً سکولاريسم جامه‌ای نو به تن کرده است؛ زيرا اگر دين را پس می‌زند، در عوض راه اخلاق را پيش می‌گيرد. پاره‌ای از روشن‌فکران دينی با مرادف گرفتن اخلاق اجتماعی با اخلاق سکولار دقيقاً چنين هدفی را پی می‌گيرند.[۸] گويی اخلاق دينی يک اخلاق فردی است و توان سامان دادن روابط ميان فردی و اجتماعی و فرااجتماعی را ندارد و ناگزير بايد پای اخلاقی را به ميان آورد که از اين دين و آن آيين فراتر رفته و عهده‌دار انتظام بخشيدن به احوال آدميان شود. طبيعی است وقتی اخلاق بايد اجتماعی باشد و اخلاق اجتماعی نيز بايد سکولار بماند در نتيجه حکومتی که موظف است ميان گبر و پارسا و مسلم و ملحد، قضاوت و مديريتی منصفانه کند، محتاج قاعده و شاکله‌ای سکولار خواهد بود، در واقع روشن‌فکران دينی در حال تبيين و حتی تزيين اخلاقی سکولاريسم هستند."

نويسنده به راحتی هرچه تمام تر تکليف همگان را روشن می کند و با نيت خوانی تلاش می کند آنچه را که او می خواهد به عنوان روشنفکری دينی در ذهن خواننده غالب کند، از زبان روشنفکران دينی بيرون بکشد. عباراتی مثل «تحقير دين» «تزيين سکولاريسم» «جماعت روشنفکران دينی» همچنين رسيدن بی دليل از «است» به «بايد» در اين جمله: «طبيعی است وقتی اخلاق بايد اجتماعی باشد و اخلاق اجتماعی نيز بايد سکولار بماند در نتيجه حکومتی که موظف است ميان گبر و پارسا و مسلم و ملحد، قضاوت و مديريتی منصفانه کند، محتاج قاعده و شاکله‌ای سکولار خواهد بود». در حاليکه خوانندۀ آگاه می داند آنچه روشنفکری دينی از آن دفاع می کنند استقلال نهاد دين از نهاد حکومت است و از نظر روشنفکران دينی بهترين راه برای حفظ و احترام به ديانت مردم، عدالت نهادی و قانونی است که حکومت نسبت به پيروان تمام اديان موجود در يک جامعه مراعات می کند. اين فرض اساسی در تحقق عدالت دينی کجا، تبليغ اخلاق سکولار کجا؟ بحثی که روشنفکران دينی در باب ميان دين و اخلاق می کنند، بحثی است فلسفی و کلامی و نه لزوماً سياسی و جامعه شناسيک. وارونه کردن هرم بحث، و جدا کردن منطق آن از منطوق و قرار دادنش در جای ديگر، ساده ترين راه برای ساده سازی يک انديشه و تخريب آن است.

در بخش ديگر، نويسنده به گمان خود به سراغ نسبت فقه و اخلاق از نظر روشنفکران دينی رفته است و نوشته است."بی‌گمان بسياری از هواخواهان روشن‌فکری دينی تحت تأثير اين جريان، نگاهی نوميدانه به فقه و فقيهان دارند و ازهمين‌روی در پاره‌ای از امور شخصی و انتخاب‌های فردی سرگردان مانده و در پی «حکم» می‌گردند. روشن‌فکران می‌دانند که اين جماعت را نمی‌توان برای تشخيص پسند و ناپسند و حلال و حرام رها کرد و به همين دليل چه بهتر که به حيرانی آن‌ها پايان داده و از اخلاق استمداد بجويند که هم امکان صدور فتوا را تدارک می‌بيند و هم خاطرِ از فقه بريدگان را تسکين می‌بخشد".

نويسنده با رندی تمام، ميان احکام فقهی فردی و احکام اجتماعی فقه خلط می کند و نقد روشنفکران دينی را در تصور اجباری بودن و ابدی و ازلی بودن احکام فقهی اجتماعی به حوزه احکام فردی تسری می دهد. روشنفکران دينی به گواه آثار، منتقد برداشتی از شريعت اجتماعی هستند که آنرا ابدی و ازلی و حاوی مصالح خفيه می داند. در حاليکه در بُعد فردی، عبادات و مناسک را ضمن دارابودن مصالح خفيه، نوعی سمبل دين داری و دين ورزی می دانند و اساساً بحثی درباره آن ندارند. نويسنده فلسفه ورزی را با فتوا دادن يکی می گيرد (به ديگر سخن نويسنده يا فرق ميان فلسفه و فقه را نمی داند يا عمداً تفاوت اين دو را ناديده می گيرد) و مخاطبان روشنفکری دينی را سرگردان و در جستجوی «حکم» فقهی می داند. در حاليکه روشنفکران دينی اساساً خود را فقيه نمی دانند اگرچه متکلمانه، منتقد فقه موجودند.

پرداختن به جزييات اين مطلب، بيرون از حوصله اين بحث است و نمی خواهم خوانندگان را بيش از اين خسته کنم.

ب) نمونه ديگری از اين دست مقالات، مقاله ايست تحت عنوان «دباغ؛ حجاب و ارتداد» از همان نويسنده.

در اين مقاله هم به فراوانی می توان همان رويکردهای مغلوط و مخلوط را مشاهده کرد که چگونه نويسنده برای رسيدن به هدفی از پيش مفروض، دست به کار قلب و خلط مفاهيم شده است.

نويسنده در نقد نظرات سروش دباغ درباره حجاب و ارتداد تلاش کرده صورت بندی منطقی از بحث ارائه دهد اما ناتوانی در همان نخستين سطور نمايان است: «مثلاً او در آخرين نگاشته‌هايش حجاب شرعی زنان را نااخلاقی يا به تعبير بهتر فاقد ربط اخلاقی می‌داند.» در حاليکه بحث سروش دباغ درباره حجاب عبارت است از غيراخلاقی نبودن نپوشاندن سر و گردن و نه نااخلاقی بودن حجاب شرعی زنان. فرق است ميان اين برداشت که اگر زنی با رعايت عفت، سر و گردن خود را نپوشاند، کار غيراخلاقی نکرده است با اينکه کسی که سر و گردن خود را می پوشاند، عملی نااخلاقی کرده است. اين خلط عجيب شالوده تمام بحثی است که نويسنده ارائه داده است و تماماً بر فهمی نادرست از انديشه ايست که قصد نقدش را داشته. در واقع بحث سروش دباغ درباره رعايت حجاب نيست، بل معطوف به اين بحث است که اگر کسی سر و گردن خود را نپوشاند، لزوماً فعلی غيراخلاقی مرتکب نشده است. در حاليکه نويسندۀ مقاله می گويد سروش دباغ حجاب را امری نااخلاقی می داند. اين اشتباهات فاحش را می توان دوگونه تفسير کرد:

۱- نادانی نويسنده و منتقد
۲- ارائه نظری عمداً اشتباه برای ساده شدن نقد آن در جهت منافعی خاص

اين نويسندۀ خاص در تمام مقالاتش خود را دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم معرفی می کند. به نظر بعيد می رسد کسی که دانشجوی دکتری است از درک و فهم درست انديشه ها ناتوان باشد. پس لاجرم فرض دوم پررنگ می شود. او با دليلی خاص، فهمی معوج و نادرست از انديشه ها به دست می دهد تا بتواند به راحتی نقد و نفی شان کند. آنچنان که در مقدمه بحث اشاره کرديم، اساساً يکی از ويژگيهای اين قبيل مقالات امنيتی، همين ارائه تصوير نادرست و تخريب شده از انديشه هايست که به شدت ايجاد خطر کرده اند.

ج) مقاله ديگری در همين سايت منتشر شده است با عنوان «بازی‌های زبانی ويتگنشتاين و رفرم دينی از رهگذر تفلسف سيستماتيک»[۹] به قلم مصيب قره‌بيگی. نويسنده در مقدمه مطلب چنين گفته است: «در اين مجال، در پی نقد يکی از روش‌‌های معرفت‌‌شناسانه‌‌ی سروش دباغ هستيم؛ روشی که بنظر می‌‌رسد در همه‌‌ی نوشتارها و آثار دباغ پررنگ و پردِرنگ است و وی با تاسی بدان، شالوده و شاکله‌‌ی تفکرات خود را باز می‌‌نمايد. خواهيم کوشيد که اين روش را بويژه در ارتباط با اصطلاح «رفرم دينی» که سروش دباغ سخت بدان دلبستگی نشان می‌‌دهد، باز بکاويم و نشان دهيم که بازی‌‌های زبانی ويتگنشتاين چگونه در خدمت اين رفرم درمی‌‌آيد و به مثابه‌‌ی يک اتمسفر، فضای تنفس را برای آن فراهم می‌‌آورد.» مراد نويسنده مفهوم «بازی های زبانی» است که ريشه در انديشه لودويک ويتگنشتاين فيلسوف اتريشی بريتانيايی قرن بيستم دارد. خواننده با ديدن تيتر و مقدمه، منتظر خواندن مقاله ايست حرفه ايی درباب خوانش سروش دباغ از انديشه های ويتنگنشتاين. اما نويسنده به سراغ مفهوم «امامت» در آرای مرحوم علی شريعتی می رود و سپس بی مقدمه و بدون ذکر حتی يک منبع چنين نتيجه گيری می کند: «در اين روی سکه، اما سروش دباغ از اين گزاره با چنين هدفی استفاده نمی‌‌کند و مصداق و معنای آنرا زير و زبر می‌‌کند. به زعم دباغ، امامان نه تنها مافوق انسان نيستند، بلکه در حد انسان‌‌های عادی فروکاسته می‌‌شوند؛ انسان‌‌هايی که جنبه‌‌ی قدسی و ملکوتی تهی هستند و صرفاً افرادی نيکوکار، درست‌‌انديش و عدالت‌‌خواه بشمار می‌‌روند. چنين خوانشی، نوعی بازی زبانی است؛ چرا که در درون يک بازی زبانی توجيه و عدم توجيه، شاهد و برهان، اشتباه و باور بی اساس، استدلال خوب و بد، سنجش دقيق و بی دقت ممکن است صدق و کذب يک گزاره و برون‌داد عينی آن را دگرگون کند.» [۱۰]

سالهاست ادبيات روشنفکری دينی را دنبال می کنم و مقالاتی درباره جنبه ها و ابعاد روشنفکری دينی معاصر نگاشته ام و مطالب اين مدرسه فکری را دنبال می کنم. تا کنون مطلبی از سروش دباغ نخوانده ام که مستقيم و يا غيرمستقيم به بحث «امامت» پرداخته باشد. حال نويسنده مقاله مذکور به چه نحوی به ديدگاه سروش دباغ درباره امامت دسترسی داشته است، جای پرسش جدی دارد. جواب قريب به صحت آن، همان پروژه و طرحی است که پيشتر درباره اش سخن گفته ام. قرار است روشنفکران دينی را ضددين و اعتقادات مردم نشان دهند. وگرنه خواننده منصف می داند که نه تنها سروش دباغ درباره امامت سخنی نگفته است بل بر فرض داشتن ديدگاهی خاص در اينباره، صورت بندی و ايجاد ارتباط آن با مفهوم بازی های زبانی ويتگنشتاين کاريست به غايت غيرمنطقی.

اين مختصر و نمونه هايی که بدانها اشاره شد، يک از صد است و می توان نمونه های فراوان ديگری را به دست داد که با همين رويکردهای امنيتی، تلاش می کنند ذهن مخاطبان را منحرف سازد و راه را برای برخوردهای حذفی ديگر باز کند. ناتوانی در اقناع مردم ايران از عملکرد سياسی اقتصادی اجتماعی و کارنامه سياه شان در اداره امور کشور، باعث شده است دست به کار تخريب مبانی و انديشه های حامل مفاهيم آزاد انديشی و ظلم ستيزی و عدالت خواهی شوند. طرفه آنکه اينگونه تلاشها هماره نتايجی برخلاف نظرشان به بار آورده است و جز رسوايی بيشتر و سرنوشتی عبرت آموز پيآمدی نداشته است:

*باده با محتسب شهر ننوشی زنهار
بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد*

ــــــــــــــــــــــــ
۱- [درباره ما ـ «جهان زیر آیین و فرهنگ ماست» ـ سایت فرهنگ امروز](http://farhangemrooz.com/news/182)
۲- [چرا روشن‌فکری دینی به تبیین اخلاق روی آورده است؟ مسعود صادقی ـ فرهنگ امروز](http://farhangemrooz.com/news/13001/%DA%86%D8%B1%D8%A7-%D8%B1%D9%88%D8%B4%D9%86-%D9%81%DA%A9%D8%B1%DB%8C-%D8%AF%DB%8C%D9%86%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%D8%AA%D8%A8%DB%8C%DB%8C%D9%86-%D8%A7%D8%AE%D9%84%D8%A7%D9%82-%D8%B1%D9%88%DB%8C-%D8%A2%D9%88%D8%B1%D8%AF%D9%87-%D8%A7%D8%B3%D8%AA)
۳- همان
۴- همان
۵- سروش دباغ در مقاله «الهيات روشنفکری دينی» به نحو مستوفا به نسبت ميان فقه و اخلاق و معرفت دينی پرداخته است. موجود در اين نشانی:[/http://www.rahesabz.net/story/81948](http://news.gooya.com/http%3A/www.rahesabz.net/story/81948)
۶- [دباغ، حجاب و ارتداد ـ مسعود صادقی ـ فرهنگ امروز](http://farhangemrooz.com/news/14950/%D8%AF%D8%A8%D8%A7%D8%BA-%D8%AD%D8%AC%D8%A7%D8%A8-%D9%88-%D8%A7%D8%B1%D8%AA%D8%AF%D8%A7%D8%AF)
۷- با وجود خللهای منطقی مندرج در اين مقاله و برداشت نادرست نويسنده از نظرات سروش دباغ درباره حجاب و ارتداد، دباغ اين مقاله را در سايت خود به اشتراک گذاشته است. امری که نويسنده مقاله هم بدان اشاره و برای خود آموزنده توصيف کرده است.
۸- همان
۹- [بازی‌های زبانی ویتگنشتاین و رفرم دینی از رهگذر تفلسف سیستماتیک ـ مصیب قره‌بیگی ـ فرهنگ امروز](http://www.farhangemrooz.com/news/14051/%D8%A8%D8%A7%D8%B2%DB%8C-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%B2%D8%A8%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D9%88%DB%8C%D8%AA%DA%AF%D9%86%D8%B4%D8%AA%D8%A7%DB%8C%D9%86-%D9%88-%D8%B1%D9%81%D8%B1%D9%85-%D8%AF%DB%8C%D9%86%DB%8C-%D8%A7%D8%B2-%D8%B1%D9%87%DA%AF%D8%B0%D8%B1-%D8%AA%D9%81%D9%84%D8%B3%D9%81-%D8%B3%DB%8C%D8%B3%D8%AA%D9%85%D8%A7%D8%AA%DB%8C%DA%A9)
۱۰- همان